



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳) وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵) إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶)﴾

چون سوره مبارکه «فاطر» در مکه نازل شد و عناصر محوری مطالب سور مکی اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوت و خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق؛ لذا قسمت مهم مطالب این سوره درباره اصول سه گانه است.

امکان عصمت فرشتگان در صورت استغراقی بودن الف و لام در «الملائکه»

تعبیر ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ﴾^۱ اگر منظور از این الف و لام، الف و لام استغراقی باشد شامل همه ملائکه خواهد شد و اگر الف و لام عهد باشد یعنی فرشته‌هایی که معهود در قرآن‌اند این دلیل نیست که هر فرشته‌ای رسالت دارد البته رسالت به آن معنای عام با عصمت و طهارت تلازمی ندارد آن رسالت به معنی عام در شیطان هم هست ﴿إِنَّمَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَسُّمَهُمْ آثَرُ﴾^۲ است آن رسالت به معنای عام در باده‌ها هم هست ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ

۱. سوره فاطر، آیه ۱.

۲. سوره مریم، آیه ۸۳.

لَوَاقِحُ^۱ آن رسالت غیر از آن است که موجودی رسول باشد فرشتگان اگر رسول‌اند یک سمت خاص دارند. غرض آن است که اگر الف و لام ﴿الْمَلَائِكَةِ﴾ الف و لام استغراق باشد جمیع ملائکه رسالت دارند گذشته از اینکه رسالت دارند رسول‌اند شاید بتوان عصمت و تجرّد را اثبات کرد.

مشکل بودن اثبات عصمت در صورت عهد بودن الف و لام

اما اگر الف و لام، الف و لام عهد باشد یعنی ملائکه معهود در قرآن، آنها که حافظان وحی‌اند، آورندگان وحی‌اند، آنها که مسئول قبض ارواح‌اند، آنها که مسئول نقل و انتقال علوم‌اند و مانند آن، آن وقت اثبات تجرّد یا عصمت برای هر فرشته‌ای که در عالم هست کار آسانی نیست این حدیث شریف را که در صحیفه سجادیه هست و سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در المیزان این را نقل کردند^۲ این دعای سوم صحیفه سجادیه که حضرت بر ملائکه صلوات می‌فرستد در یکی از این بخش‌های صلوات می‌رسیم به اینجا فرمود: «وَمُشِيعِي الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ» یعنی بر آن ملائکه‌ای که همراه برف می‌آیند، همراه تگرگ می‌آیند، هر بخشی از برف که می‌آید فرشته‌ای آن را همراهی می‌کند مشایعت می‌کند بر آن ملائکه‌ای که مشیّعین ثلج و برد هستند درود خدا! خب اگر این‌گونه از ملائکه هم رسالتی دارند اثبات تجرّد اینها، اثبات عصمت اینها کار آسانی نیست.

ضرورت توجیه لغزش فرشتگان در صورت وجود برهان بر عصمت آنها

غرض این است که اگر ما برهان قطعی داشتیم که جمیع ملائکه مجردند و معصوم‌اند آن وقت اگر روایتی دلالت کرد بر اینکه فلان فرشته لغزید باید توجیه بشود اما اقامه چنین برهان عقلی تام یا نقلی تام که هیچ فرشته‌ای نیست مگر اینکه معصوم باشد، هیچ فرشته‌ای نیست مگر اینکه مجرد باشد چه ملائكة السماء چه ملائكة الأرض آسان نیست.

۱. سوره حجر، آیه ۲۲.

۲. المیزان، ج ۱۷، ص ۱۰.

می‌رسیم به بحث ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ﴾ از این فتح معلوم می‌شود مطابق آنچه در سوره «حجر» گذشت که ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾^۱ ذات اقدس الهی مخزنی دارد و این امور در آن مخزن هستند. فرمود: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ﴾^۲ ﴿مَفَاتِحُ﴾ یا جمع مفتاح است یا جمع مفتح، اگر جمع مفتاح بود یعنی کلید معلوم می‌شود مخزن است، اگر جمع مفتح بود یعنی مخزن، بنابراین مخزنی هست ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ هم به همین وجه است منتها بر اساس اینکه خدا با رحمت دارد اداره می‌کند کلید را به يك سمت بگردانی باز می‌کند به سمت دیگر برگردانی می‌بندد از يك دنده، مفتاح است از دنده دیگر مغلاق است درست است که «عنده مغالیک الغیب» است اما اساس بر ﴿عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ﴾ مطرح است که همیشه بنا بر باز بودن در رحمت است نه بستن در رحمت. مفتاح را هم می‌شود گفت مفتاح، هم می‌شود گفت مغلاق برای اینکه اگر با آن دنده بگردانی بسته می‌شود با دنده دیگر باز می‌شود؛ لکن اساسی که در دستگاه پروردگار است بنا بر رحمت است ﴿عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ﴾ است ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ﴾ است و مانند آن.

بهره‌مندی عموم از رحمت الهی با فتح مخزن یا ارسال آن

این فتح برای کسانی است که به مخزن برسند برای کسانی که دسترسی به مخزن ندارند چه گشوده چه بسته فرقی ندارد باید آن را فرستاد لذا بعد از مسئله فتح، کلمه «ارسال» را مطرح می‌کند فرمود: ﴿فَلَا مُرْسِلَ﴾ اگر در مخزن باز باشد و کسی دسترسی به مخزن نداشته باشد هیچ سودی نمی‌برد باید کسی از مخزن بگیرد برای او بفرستد تا به دست او برسد، بنابراین اگر کسانی جزء ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۴ شدند عنداللهی شدند دسترسی به بالا پیدا کردند صرف گشودن در رحمت برای اینها کافی است اما اگر کسی به آن اوج نرسیده باید در رحمت باز بشود (اولاً) بعد ارسال

۱. سوره حجر، آیه ۲۱.

۲. سوره انعام، آیه ۵۹.

۳. سوره زمر، آیه ۶۳؛ سوره شوری، آیه ۱۲.

۴. سوره نجم، آیه ۸.

بشود ریزش بشود (ثانیاً) تا در دسترس اینها قرار بگیرد (ثالثاً) لذا برای برخی فتح کافی است برای برخی گذشته از فتح، ارسال لازم است.

منحصر در مادیات نبودن ارسال یا امساك رحمت الهی

در جریان امساك و ارسال در مسئله قبض ارواح هم همین طور است كه ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ اگر کسی عمرش به پایان رسیده باشد همان جا خدا امساك می کند و اگر عمرش به دنیا باشد خدا او را ارسال می کند امساك و ارسال الهی نظیر امساك و ارسال موجود مادی نیست كه حتماً آن مُمَسِّك يك امر مادی باشد رحمت و عنایت الهی، علم همین طور است در علم، در تقوا، در زهد، اینها اگر به ذات اقدس الهی اسناد داده بشود به عنوان ارسال، به عنوان امساك، نباید گفت چون كلمه ارسال، كلمه امساك به كار رفته پس اینها مادی هستند علم را ارسال می کند، تقوا را ارسال می کند، شجاعت را ارسال می کند، زهد را ارسال می کند، مال را هم ارسال می کند، ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ﴾ امساك و ارسال در ارواح مجرد هم هست در علوم هم هست در حكمت هم هست ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكٍ لَهَا﴾ (يك) ﴿وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ﴾ (دو).

عدم توانایی انسان در جلوگیری از ارسال و امساك الهی

در بحث دیروز اشاره شد كه این ﴿مِنْ بَعْدِهِ﴾ مفعول واسطه است به نحو تنازع برای هر دو فعل، هر کاری را كه خدای سبحان كرد بعد از آن دیگر نمی شود کاری انجام داد در سوره مباركه «جاثیه» آیه شش این است ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تُلْوَاهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ در همان سوره «جاثیه» آیه ۲۳ این است ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾ یعنی در برابر ذات اقدس الهی دیگر نمی شود کاری انجام داد اينكه فرمود: ﴿مِنْ بَعْدِهِ﴾ به نحو تنازع،

مفعول واسطه است به هر دو فعل؛ یعنی آنجا که فتح می‌کند کسی نمی‌تواند بعد از فتح ببندد، آنجا که امساك می‌کند کسی نمی‌تواند بعد از امساك باز کند.

حکومت آیات فتح و رحمت الهی بر آیات اضلال و امساك

این آیه حاکم بر بسیاری از آیات دیگر است مسئله ضلالت و هدایت هم همین‌طور است در جریان ضلالت که ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۱ خدا اضلال می‌کند اضلال ابتدایی که ندارد اضلال کیفری‌اش هم به این نحو نیست که چیزی به نام ضلالت نازل بکند کسی را گمراهی بدهد این‌طور نیست بلکه در رحمت را که ببندد این شخص خب می‌افتد راهنما ندارد چندین بار خدا به او راهنما داد «نَبِّدُوا كِتَابَ اللَّهِ وِرَاءَ ظُهُورِهِمْ»^۲ بعد او را به حال خودش رها می‌کند این امساك فیض خداست نه ارسال ضلالت، همه آیاتی که ضلالت را و مشکلات دیگر را به ذات اقدس الهی نسبت می‌دهند محکوم همین آیه‌ای است که حاکم بر آنهاست.

سقوط انسان در صورت امساك رحمت الهی

این آیه می‌فرماید خدا بیش از دو کار ندارد مواردی که لازم باشد در رحمت را باز می‌کند عطا می‌کند وقتی ببیند بی‌اثر است نمی‌دهد نه اینکه چیز دیگر می‌دهد، چیز دیگری در کار نیست وقتی انسان را به حال خودش رها بکند خب می‌افتد يك كودك نوزاد را شما وقتی رها بکنید سقوط می‌کند پس يك امر وجودی به نام ضلالت در کار نیست غوایت و مانند آن که خدا ضلالت به کسی بدهد، غوایت به کسی بدهد، فیضش را می‌گیرد وقتی فیضش را گرفت دیگر او می‌افتد وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این جمله را زیاد عرض می‌کرد به خدا «اللهم و لا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^۳ از جناب ام‌سلمه سؤال کردند بیشترین دعای حضرت چه چیزی بود گفت: «يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك» هر لحظه انسان به این یاد باشد که خدای سبحان او را به حال خودش رها

۱. سوره فاطر، آیه ۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۵.

نکند هم «لا تکلفی» از آن حضرت نقل شد هم «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»^۱ نقل شد و خدای عزیز حکیم این کمالات را اِعمال می‌کند که بخش گذشت.

اثبات ربوبیت الهی با ارائه دو برهان برای مشرکان

بعد چون در فضای مکه شرك بود فرمود نعمت از خداست، رزق از خداست، رحمت از خداست، فتح از خداست، ارسال از خداست همه اینها به خلقت برمی‌گردد شما قبول دارید که غیر از خدا خالق نیست کس دیگری خلق نکرده منتها ربوبیت را به غیر خدا اسناد می‌دهید قبلاً هم این بحث گذشت که طبق دو برهان الاّ ولا بد ربوبیت به خلقت برمی‌گردد این جدال احسنی است آمیخته با برهان، می‌فرماید شما قبول دارید غیر از خدا کس دیگری خالق نیست اما غیر از خدا را رازق می‌دانید، رب می‌پندارید، مُنعم می‌پندارید، فاتح می‌پندارید، مُرسِل می‌پندارید اینها درست نیست چون همه اینها عندالتحلیل به خلقت برمی‌گردد (اولاً) و از غیر خالق ساخته نیست (ثانیاً) دو برهان است بر مسئله توحید ربوبی؛ در بحث دیروز ملاحظه فرمودید که وحدت و کثرت برهان را حدّ وسط‌ها تعیین می‌کنند اگر يك حدّ وسط بود به دو تقریر، در حقیقت يك برهان است اما اگر دو حدّ وسط بود این واقعاً دو برهان است.

برهان اول: بازگشت ربوبیت به خلقت و پرورش

برای اثبات توحیدی ربوبی، قرآن دو برهان اقامه می‌کند یکی اینکه ربوبیت به خلقت برمی‌گردد خدا رب است یعنی چه یعنی می‌پروراند، می‌پروراند یعنی چه، یعنی کمالی را به موجودی عطا می‌کند خب ایجاد آن کمال از يك سو، اعطای آن کمال به این موجود از سوی دیگر می‌شود ایجاد، می‌شود خلقت، پس ربوبیت به «کان» ناقصه برمی‌گردد، «کان» ناقصه هم ایجاد کمال است، ایجاد ربط است يك نحو خلقت است.

۱. الامالی (شریف مرتضی)، ج ۲، ص ۲.

برهان ثانی این است که خدای سبحان اگر بخواهد پروراند الاّ ولابد باید خالق باشد چرا؟ برای اینکه اگر کسی عهده‌دار تدبیر و تربیت موجودی شد در صورتی که او را نیافریده باشد از ساختار درونی او بی‌خبر باشد چگونه می‌تواند پروراند اگر کسی خواست درخت را پروراند، جماد را «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندرین»^۱ يك تکه خاك را به صورت سنگ ارزشمند در بیاورد چه کسی می‌تواند در بیاورد آن‌که خاك را نیافریده، کوه را نیافریده، روابط اینها را نمی‌داند او می‌تواند لؤلؤ و مرجان درست کند در دریا یا عقیق درست کند در صحرا. حتماً کسی که رب است می‌پروراند الاّ ولابد باید خالق باشد لذا ذات اقدس الهی در قرآن کریم می‌فرماید به یاد نعمت خدا باشید این ذکر، شما را به فکر و شکر راهنمایی می‌کند ذکر قلبی مراد است در برابر نسیان، فرمود به یاد نعمت او که باشید قهراً شکر می‌کنید، قهراً فکر می‌کنید و مانند آن. این رحمت را، آن نعمت را، آن فتح را، آن ارسال را جز خالق، احدی نمی‌تواند انجام بدهد لذا با اینکه بحث در مُنعم است حدّ وسط برهان، خالق است بحث در رازق است حدّ وسط برهان، خالق است می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ فرمود «هل من مُنعم يُنعمكم الاّ الله» فرمود: ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ﴾ چون شما قبول دارید غیر از خدا کس دیگری خالق نیست انعام الاّ ولابد به خلقت برمی‌گردد خودش کمال است (يك) اعطای کمال است به يك مستكمل (دو) که همه اینها یا «کان» تامه است یا «کان» ناقصه، ربط است و تلازم است بین ربوبیت و خلقت، کسی می‌تواند رب و پرورنده باشد که از گوهر هستی آن شیء باخبر باشد و از گوهر هستی این کمال هم باخبر باشد و از گوهر پیوند بین این کمال و آن مستكمل باخبر باشد تا با اعطای کمال به يك مُتسكمل آن مستكمل را پروراند در همه موارد، بازگشت اینها به خلقت است فرمود شما هم قبول دارید غیر از خدا کس دیگری خالق نیست ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ روزی‌های آسمانی و زمینی به حسب ظاهر، بارانی که از بالا می‌بارد، اشعه شمس و قمر و سایر کواکب که نصیب زمین می‌شود این نعمت‌های آسمانی است آنچه روئیدنی‌هاست کشاورزی‌ها و دامداری‌ها اینها

روزی‌های زمین است علوم و معارف، روزی‌های آسمانی است همین بحث‌های عادی روزی‌های زمینی است به هر وسیله باشد.

توبیخ مشرکان به علت انصراف از توحید ربوبی

فرمود: ﴿يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ حالا که خالق غیر از او نیست، رازقی غیر از او نیست، فاتحی غیر از او نیست، منعمی غیر از او نیست پس ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ و شما مشرکان چرا مُؤَفَّك هستید یعنی منصرف هستید شما را مصروف کردند چه کسی شما را از راه اصلی باز داشت ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِي تُؤْفَكُونَ﴾.

بررسی اعتراف به توحید ربوبی فرشتگان مجرد

يك مطلب اساسی که مربوط به ملائکه است آن ملائکه‌ای که مجردند در بحث سوره مبارکه «مریم» عظمت و جلال شکوه توحیدی آنها گذشت ملائکه وقتی خودشان را معرفی می‌کنند می‌گویند ما از طرف خدا هستیم سابقه طولانی ما برای خداست، لواحق ما و آثار برای خداست ﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا﴾ این دو قسمت را هم /المیزان به همین صورت معنا کرده هم مفسران دیگر، تفاوت /المیزان با تفسیر تبیان و مجمع‌البیان و سایر تفسیرها و اینها در این نکته است در سوره مبارکه «مریم» آیه ۶۴ این است فرشته‌ها می‌گویند: ﴿وَمَا نُنَزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ﴾ ما به دستور پروردگار نازل می‌شویم بله درست است ﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا﴾ یعنی گذشته؛ آنچه در جلوی روی ما بود این برای خداست این درست است ﴿وَمَا خَلْفَنَا﴾ آنکه پشت سر ماست آینده است آن هم درست است ﴿وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾ این ﴿مَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾ را غالب مفسرین به حوادث موجود نقد می‌زنند گمان می‌کنند که ملائکه می‌گویند ماضی برای خداست، مضارع برای خداست، بین ماضی و مضارع برای خداست آن وقت ما چه کاره هستیم.

تشبیه زیبایی المیزان در فهم اعتراف توحیدی فرشتگان

حرف /المیزان این است شما دیدید آب روانی از چشمه‌ای می‌جوشد می‌آید از حوضی یا از استخری می‌گذرد به بعد می‌رسد این نهر جاری که می‌آید قبل از اینکه به این استخر و این حوضچه برسد این را يك مجری راه‌اندازی

کرده (يك) سوم: خروجی این نهر از این استخر به دست همان مجری است دوم که بین قبل از استخر و بعد از استخر است خود این استخر را آن نهر دارد اداره می‌کند فرشته‌ها می‌گویند قبل از ما که علل ماست برای خداست، بعد از ما که برای معالیل است برای خداست، گوهر هویت ما، هستی ما هم برای اوست^۱ آن وقت چیزی برای ما نمی‌ماند نه سخن از ماضی و مستقبل و حال باشد که بیرونی معنا می‌کنند ﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا﴾ (يك) ﴿وَمَا خَلْفَنَا﴾ (سه) ﴿وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾ بین قبل و بعد که خود ما هستیم لله است آن وقت چیزی برای فرشته نمی‌ماند این می‌شود موحد فانی، این‌طور قرآن را معنا کردن با معنا کردن دیگر خیلی فرق می‌کند. به هر تقدیر این فرشته یقیناً معصوم است اینکه می‌گوید گوهر هستی ما را دیگری دارد اداره می‌کند نه تنها گذشته ما را، نه تنها آینده ما را الان این چشمه ساری که نهری را تشکیل داد بعد آمده استخری را پُر کرد بعد از استخر خارج شد که مزرعه‌ای را سیراب بکند اگر این استخر بخواهد حرف بزند چه می‌گوید؟ می‌گوید آنچه قبل از من است از چشمه است، آنچه بعد از من است از چشمه است، آنچه درون مرا پر کرده است از چشمه است ﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾.

تشابه مؤمنین موحد با فرشتگان در اقرار به توحید ربوبی

آن وقت يك ولی خدا هم همین حرف را می‌زند يك انسان موحد که جزء اوحدی اهل ایمان است او هم همین حرف را می‌زند می‌گوید قبل از او، آبای من، اجداد من، علل من مخلوق الهی هستند بعد از من که فرزندان من، آثار من، مآثر من آن هم به وسیله خداست تمام هویت من هم برای اوست دیگر برای من چیزی نمی‌ماند بنابراین «ما بنا من نعمة فمّنك»^۲ شامل گذشته و آینده و حال خواهد بود این يك دید توحیدی است خب این فرشته یقیناً معصوم است که این‌طور فکر می‌کند.

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۸۲ و ۸۳.

۲. مصباح المتهجد، ص ۶۳، ۷۵، ۱۰۲، ۱۱۱ و ۲۱۷.

عدم تعارض اقرار به توحید ربوبی با اختیار انسان

پرسش: پس اختیار چطور است؟

پاسخ: به ما اختیار داد، همان خدای مختار، ما را مظهر اختیار خود قرار داد «مویی نجنبید از سر ما جز به اختیار»^۳ اختیار را به ما داد مگر خدا مختار نیست، فیض او که با اختیار هست در همین نهر در همین استخر جاری است او که مجبور نیست جبری هم در کار نیست این فیض خدای مختار در ما ظهور کرده است ما به اختیار الهی مختاریم ما مجبوریم مختار باشیم یعنی انسان اگر بخواهد يك کار بی اختیار انجام بدهد مثل دو دوتا پنج تا محال است هیچ ممکن نیست کسی بتواند کاری بی اراده انجام بدهد این شدنی نیست خدا انسان را مختار خلق کرده است یا صلاح یا طلاح، یا حق یا باطل، اگر کسی بخواهد کاری بی اراده انجام بدهد هیچ ممکن نیست.

پرسش: پس قیاس به آن چشمه و نهر و اینها هم که مع الفارق است.

پاسخ: نه، اگر کسی علم به علم داشته باشد حرفش همین است، علم به علم نداشته باشد خودش را مستقل ببیند طور دیگر فکر می کند قارونی فکر می کند می گوید: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۴ اگر موحد باشد مثل همان فرشته فکر می کند، اگر موحد نباشد قارونی فکر می کند می گوید من خودم این کار را کردم.

انسان مظهر اختیار ذات اقدس الهی

غرض این است که اختیار در گوهر هویت ماست ما مجبوریم که آزاد باشیم یعنی ما را آزاد آفرید یعنی کسی بخواهد طنز داشته باشد، شوخی داشته باشد، هزل داشته باشد به نحو بی اختیار، این محال است خب انسان این قدر مختار است که سلب اختیارش محال است اگر این است ما مظهر اختیار و اراده ذات اقدس الهی خواهیم بود.

۳. میرزا محمود قمی.

۴. سوره قصص، آیه ۷۸.

یکی از ابتکاراتی که قرآن کریم دارد که بعد فرمود مبدا بازی، شما را سرگرم کند دو خطر هست: یکی اینکه شما در میدان بازی هستید، یکی اینکه آن کسی که شما را اینجا آورده می‌گرداند او در حقیقت بازیگر است يك انسان حکیم وقتی می‌بیند این بازیگران فوتبال و امثال ذلك با هم دعوا می‌کنند این رنج می‌برد می‌گوید بازی که برای تفریح است بازی که محکمه قضا نمی‌خواهد شما چرا بازی را جدّی گرفتید در میدان بازی اگر کسی ببرد یا ببازد که مهم نیست دعوا ندارد فحش گفتن ندارد بازی، بازی است اینها آمدند بازی را جدّی گرفتند خیال کردند یک امر حقیقی است برای آن سرمایه‌گذاری می‌شود و حال اینکه این برای این است که آدم خستگی‌اش رفع بشود يك مقدار نشاط پیدا کند بازی، بازی است اگر کسی بازی را جدّی بگیرد مغالطه کرده است.

نوآوری دین در تبیین دو مغالطه پیش روی انسان

دو مغالطه است که ذکر آن جزء نوآوری‌های دین است آن مغالطه‌های سیزده‌گانه یا کمتر و بیشتر که لفظی یا معنوی است آن در کتاب‌های منطقی از سه، چهار هزار سال قبل رواج داشت اما دو مغالطه است که اشاره به آن جزء نوآوری‌های دین است يك مغالطه این است که کسی حیوان بشود یعنی تخلیه بشود خیال می‌کند انسان است این فقط در دستگاه دین است يعني يك انسان، يك موجود غیر انسانی را انسان خیال بکند این غلط‌انداز است یکی اینکه بازی را هزل را جدّ بداند بیان این هم جزء رهاورد دین است این است که فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^۵ نه «ما لا تعلمون» فرمود ما حرف‌های تازه داریم آن حرف این است که چیزهایی می‌گوییم که نه شما شنیدید نه در کتابی خواندید نه می‌توانید یاد بگیرید، نفرمود «و یعلمکم ما لا تعلمون» فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ به خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین را فرمود، فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ

تَعْلَمُ»^۶ این «مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» غیر از «ما لم تعلم» است یعنی تو آن نیستی که بخواهی یاد بگیری کجا می خواهی یاد بگیری.

الف: تبیین مغالطه معرفتی

آن بیان نورانی مغالطه در همان خطبه نهج/البلاغه هست که وجود مبارك حضرت امیر فرمود شیطان درون کعبه دل می رود آنجا لانه می کند، تخم گذاری می کند، جوجه می پروراند این خاطرات که می بینید اینها دابّه های نفسانی هستند فرمود: «فَبَاضَ» تخم گذاری می کند «وَفَرَّخَ» جوجه می پروراند، «دَبَّ و دَرَجَ» اینکه در نماز و غیر نماز، انسان گرفتار خاطرات است همین است وقتی این طور شد آن وقت «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ»^۷ کلّ انسان را تخلیه می کند تمام کارها را با دست و پای انسان انجام می دهد با زبان او حرف می زند، با چشم او نامحرم را نگاه می کند این در حقیقت شیطان ممثّل است خیال می کند انسان است این حدیث شریفی که چند بار خوانده شد هر چند باری هم که خوانده بشود جا دارد این يك مغالطه است که شیطان نفوذ می کند این شخص را تخلیه می کند انسانیتش را می اندازد دور، شیطنت را درون او می گذارد این شیطان ممثّل است و خیال می کند انسان است این يك مغالطه است.

ب: بررسی مغالطه اخلاقی

مسئله جدّ و بازی هم همین طور است شما می بینید بازی برای این است که انسان يك مقدار خستگی رفع بکند این دیگر فحش دادن و دعوا کردن و محکمه قضایی ندارد بازی، بازی است در قرآن فرمود اگر حکیمی ببیند این بازیگران دعوا می کنند لبخند می زند که بازی جای دعوا نیست در حالی که خود دنیا هم جز بازیچه چیز دیگر نیست مسئله تعلیم، مسئله تعلّم، مسئله عدل، مسئله اوصاف الهی اینها جدّ است اما من این مقام را دارم تو آن مقام را داری، من باید جلوتر بیفتم تو باید فلان، اینها بازی است این را فرمود: ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ

۶. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۷.

وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرُ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ^۱ يك ولی خدا وقتی اوضاع ما را می بیند می خندد می گوید اینها برای بازی دارند دعوا می کنند اگر این پنج قسم را در سوره مبارکه «حدید» با ﴿أَنَّمَا﴾ حصر کرده ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾ این پنج تاست که همه اش بازی است در بخش دیگر فرمود این پنج تا را خلاصه بکنی ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ^۲﴾ اینکه من باید باشم، من باید جلو بیفتم، من باید این لقب را بگیرم این بازی است بازیگری ما را بازی می دهد به نام شیطان، فرمود او شما را بازی می دهد او غرور است این کار، غرور است نه بازی دنیا شما را سرگرم کند نه آن بازیگر که فرمانده شماست شما را سرگرم کند او دشمن جدی شماست ما همان طوری که این بازی ها را می بینیم می خندیم می گوئیم اینها برای چه چیزی دارند دعوا می کنند اوحدی از اهل ایمان هم وضع ما را می بیند و به ما می خندند که اینها برای چه چیزی دارند دعوا می کنند. این بیان نورانی قرآن است که مبدا هزل را جد پندارید این مغالطه است بازی، بازی است حکمت، حکمت است در دنیا حکمت فراوان است علم فراوان است مبدا شما بازی را با حکمت خلط بکنید این می شود مغالطه اخلاقی، آنجا اگر حیوانیت را با انسانیت خلط کردید می شود مغالطه معرفتی.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره حدید، آیه ۲۰.

۲. سوره محمد، آیه ۳۶.